

شاهدِ مهتاب

گزیده اشعار شهریار

با مقدمه‌ای از علی اصغر شعر دوست
و با اهتمام و حیدر طلعت



انتشارات آدالار

عنوان و نام پدیدآور: شاهد مهتاب/ گزیده اشعار شهریار؛ با مقدمه علی اصغر شعر دوست؛ به اهتمام وحید طلعت؛ ویراستار سمیه طلعت.

مشخصات نشر: انتشارات آدالار، ۱۳۹۷. مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۲۵۰۰۰ ریال: 978-600-96373-8-6

وضعیت فهرست نویسی: فیپا موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: Persian poetry -- 20th century شناسه افزوده: طلعت، وحید، ۱۳۶۰-

شناسه افزوده: شعر دوست، علی اصغر، ۱۳۴۰ - ، مقدمه نویسنده شناسه افزوده : Sherdoust, Aliasghar

رده بندی کنگره: PIR۸۱۲۵/۱۶۱۱۳۹۷

رده بندی یویی: ۸۱۶/۶۹

شابک کتابشناسی ملی: ۵۲۵۹۹۹۹



انتشارات آدالار

شاهد مهتاب

گزیده اشعار شهریار

به اهتمام: وحید طلعت

مقدمه از: دکتر علی اصغر شعر دوست

ویراستار: سمیه طلعت

طرح جلد: امیرحسین محمودی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۷

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۳۷۳-۸-۶

فهرست

صفحه

مقدمه دکتر علی اصغر شعر دوست	۱۳
زندگی شد من و یک سلسله ناکامی‌ها	۲۴
ای جنم به قربانت ولی حالا چرا	۲۵
حی شمع ره کردم که جویم زندگانی را	۲۷
ز مستان بسیر افرو بر تن کدخدایان را	۲۹
روسیاهی از ذل ای شیر شیطان خورده‌ها	۳۱
بیداد رفت لاله باد فدا را	۳۳
بنال ای نی که من عم دایم امشب	۳۵
ای چشم خمارین که کشد سرمه خدایت	۳۷
از کوری چشم فلک امشب قمر این جانب	۳۹
پاشو ای مست که دنیا همه دیوانه توست	۴۱
نه وصلت دیده بودم کاشکی ای گل نه هجرانت	۴۳
گاهی گر از ملال محبت بخوانمت	۴۵
شب همه بی تو کار من، شکوه به ماه کردن است	۴۷
دیر آمدی که دست ز دامن ندارمت	۴۹
برداشت پرده شمع و پروانه پرگرفت	۵۱
شباب عمر عجب با شتاب می‌گذرد	۵۲
مه من هنوز عشقت دل من فکار دارد	۵۴
با رنگ و بویت ای گل گل رنگ و بو ندارد	۵۶
جوانی حسرتا با من وداع جاودانی کرد	۵۸
چو آفتاب به شمشیر شعله برخیزد	۶۰

- رقیبیت گر هنر هم دزد از من، من نخواهد شد ۶۱
- صبا به شوق در ایوان شهریار آمد ۶۳
- شبیست و چشم من و شمع اشکبارانند ۶۵
- ماندم به چمن شب شد و مهتاب برآمد ۶۷
- شمعی فروخت چهره که پروانه تو بود ۶۹
- دوش در خواب من آن لاله عذار آمده بود ۷۱
- غرب پیرانه سرم بخت جوانی به سر آید ۷۳
- سکته چکید و دیگرش آن آبرو نبود ۷۵
- روشنایی که شب یکی شب گردانند ۷۷
- شب است، باغستان خزان رؤیاخیز ۷۹
- قمار عاشقان برد، دزدان داران پرس ۸۱
- به خاک من گذری که چو گلن بریان چاک ۸۳
- دامن مکش به ناز که هجران کشنده ۸۴
- گر من از عشق غزالی غزلی ساختم ۸۶
- تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم ۸۷
- نفسی داشتم و ناله و شیون کردم ۸۸
- برو ای ترک که ترک تو ستمگر کردم ۹۰
- چو بستی در بروی من به کوی صبر رو کردم ۹۲
- ماهیم آمد به در خانه و در خانه نبودم ۹۴
- به تیره بختی خود کس نه دیدم و نه شنیدم ۹۵
- یار و همسر نگرفتم که گرو بود سرم ۹۶
- گلچین که آمد ای گل من در چمن نباشم ۹۸
- در وصل هم ز عشق تو ای گل در آتشم ۹۹
- خراب از باد پاییز خمارانگیز تهرانم ۱۰۱

- ۱۰۴ به مرگ چاره نجستم که در جهان مانم
 ۱۰۶ امشب از دولت می دفع ملالی کردیم
 ۱۰۸ سر برآرد حریفان که سبویی بزنیم
 ۱۱۰ ای غنچه خندان چرا خون در دل ما می کنی
 ۱۱۲ مهناب و سرشکی بهم آمیخته بودیم
 ۱۱۳ تا کی در انتظار گذاری بزاریم
 ۱۱۴ دلی بسته و چنگی گسسته گیسویم
 ۱۱۶ چه شد آن فدیم و چه شد آن یار ندیم
 ۱۱۸ از زندگانم گله برد جوانیم
 ۱۲۰ نیما غم دل نه که سر بیان بگیریم
 ۱۲۲ کس نیست در این خانه فدا و ستر از من
 ۱۲۴ در بهاران سری از خاک برون آوردن
 ۱۲۶ از تو بگذشتم و بگذاشتم با سترن
 ۱۲۸ بر می زند مرغ دلم با یاد آذربایجان
 ۱۳۰ خلوتی داریم و حالی با خیال خویشتن
 ۱۳۲ به اختیار دلی برد چشم یار از من
 ۱۳۳ این همه جلوه و در پرده نهانی گل من!
 ۱۳۵ عشقی که درد عشق وطن بود درد او
 ۱۳۷ سایه جان! رفتنی استیم بمانیم که چه؟
 ۱۳۹ نوشتیم این غزل نغز با سواد دو دیده
 ۱۴۱ الا ای نوگل رعنا که رشک شاخ شمشادی
 ۱۴۳ نالم از دست تو ای ناله که تاثیر نکردی
 ۱۴۵ رندم و شهره به شوریدگی و شیدایی
 ۱۴۷ کار گل زار شود گر تو به گلزار آیی

- ۱۴۹ شکفته‌ام به تماشای چشم شهلایی
- ۱۵۱ شبی را با من ای ماه سحرخیزان سحرکردی
- ۱۵۲ چه شد که بار دگر یاد آشنا کردی
- ۱۵۴ باز امشب ای ستاره تابان نیامدی
- ۱۵۶ ز دریچه‌های چشمم نظری به ماه داری
- ۱۵۸ رفتی و در دل هنوزم حسرت دیدار باقی
- ۱۶۰ آن کوتر ز لب بام وفا شد سفری
- ۱۶۲ در داری که در او نیست کسی یار کسی
- ۱۶۴ خلوت چراغانی بر ای چراغ روحانی
- ۱۶۶ ای دل به ساز عشق اگر گوش می‌کنی
- ۱۶۸ امشب ای ماه بر دلم تن تسکینی
- ۱۷۰ نالدم پای که چند اری بی یار بدوانی
- ۱۷۲ راه گم کرده و با روی چو ماه آمده‌ای
- ۱۷۴ ماها تو سفر کردی و شب ماند و سیاهی
- ۱۷۶ شاهد شکفته مخمور چون شمع صبحگاهی
- ۱۷۸ تا چند کنیم از تو قناعت به نگاهی
- ۱۸۰ ستون عرش خدا قائم از قیام محمد(ص)
- ۱۸۳ رهی از نوای نایم بزن و هوای نایی
- ۱۸۵ دل و جانی که در بُردم من از ترکان قفقازی
- ۱۸۷ علی آن شیر خدا شاه عرب
- ۱۹۱ ای که از کلک هنر، نقش دلانگیز خدایی
- ۱۹۵ علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را
- ۱۹۷ گشودی چشم در چشم من و رفتی به خواب اصغرا
- ۱۹۹ شبی ز شمع شبستان خویش پرسیدم

- در کشتن من دست میازار بمیرم ۲۰۰
- منم که شعر و تغزل پناهگاه من است ۲۰۲
- شبی را با من ای ماه سحرخیزان سحر کردی ۲۰۴
- چند بارد غم دنیا به تن تنهایی ۲۰۵
- مسافری که به رخ اشک حسرتم بدواند ۲۰۷
- لب نه تا در شکفتن لاله سیراب را ماند ۲۰۹
- اشک در شب هجرم به دل و جان که می‌رس! ۲۱۰
- زندگی خسته کند گ همه یکسان گذرد ۲۱۲
- بخشهای از روزگار زندگی استاد شهریار ۲۱۳

مقدمه دکتر علی اصغر شعر دوست

شهریار شهر یاران

خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای
دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

این تصویری نیست که خواجه رندان تنها از حیات خویش در زمانه هیاهوی
آن روزگار از زندگی عرضه می کند. هر آنکس که گذری بر کوفه مرزن او
دارد، همین گونه دست افشان و پایکوبان از قید زمان و مکان میگذرد و
خویش را به ابدیت پیوند می زند. عالمی که مرگ را بر آن گذری نیست و
فراتر حصار هستی این جهانی می زید، عبور به عالم جاودانگی.

به مرگ چاره نجستم که در جهان مانم
 به عشق زنده شدم، تا که جاودان مانم
 چو مردم از تن و جان وارهامد از زندان
 به عشق زنده شوم، جاودان به جان مانم
 به مرگ زنده شدن هم حکایتی ست عجیب
 اگر غلط نکنم، خود به جاودان مانم
 در اشته طوبی نماندم از سر ناز
 خاک می‌خورم که به زندان خاکدان مانم
 ز جویبار محبت چشیدم آب حیات
 که چون همیشه بهار این از خزان مانم

ششصد سال از روزگار آن بزرگ آموزگار عالم رندی گذشته است، اما هر
 دلداده‌ای که از میخانه معرفت او قهرمان چشیده باشد، بر همان شیوه‌است
 که بود.

پیر دریادل ما، سلطان غزل پارسی از توایم. ستب حافظ سرمه به دیده
 کشیده و جان آسمانی خویش را به جانی پیوند زد که نام ماندگار او بر صفحه
 هستی جاودانی ماندگار است. تا زمانی که آدمی کمال را غرمت می‌نهد و به
 شعر عشق می‌ورزد، نام استاد محمدحسین شهریار به برگ آلب ایران
 زمین جاودانه خواهد ماند.

مردی که در کشاکش روزگار بر آشوب خود چنان شاهد صادق ایستاد و یکی
 از پرتلاطم ترین ادوار حیات ایران زمین را نظاره کرد. و در حوادث آذربایجان

روزگار مشروطه خواهی مردم این آب و خاک با ستایشگران بزرگ آزادی دوستی داشت.

بهترین سالهای زندگی را در جمع آنان گذراند، اصحاب سیاست و ارباب قدرت را دید و حیران از این همه فراز و فرود بی اعتباری دنیا و ارباب دنیا را دید و به یک چیز دل بست: عشق و دیگر هیچ.

گَمَن از عشق غزالی غزلی ساختم

شَوَه تازه‌ای از مبتدلی ساختم

گر چو - سَم بِ سِیدِ زده‌ام نقش سیاه

چون نگاهش غزالی بلی ساختم

در نمی یابی اگر نه من در هر بیت

طرف مضمونی و ضرب المثلی ساخته‌ام

می چرانم به غزل چشم غزالی وطن

مرتع سبز به دامن تلی ساختم

من در این کلیه تاریک به اشراق ادب

آفتابم که به برج حملی ساختم.

این بزرگ شاعر زبان فارسی و زبان ترکی و آفتاب عالم تاب به اشراق که ادب امروز ایران مدیون و مرهون کوششهای عاشقانه و دلباختگی های پاکبازانه اوست، آخرین سلطان ملک می فروشان ادب ایران زمین در سرزمین آذربایجان بود. شگفتی کار او در این بود که با وجودی که پارسی زبان مادری اش نبود، آنچنان با این زبان آسمانی خوگر شد که به درستی در زمره معماران آن درآمد. زبانی که دلهای همه آحاد اجتماعی را تسخیر کرد، از

مرثیه خوانان و مناقب گویان تا عاشقان دلسوخته و پیران پند آموز از روستائی ساده دل آذربایجان تا استاد ادب خراسان هریک به فراخور توش و توان درک و درد خویش از این دریای جوشان عشق و دلدادگی بهره‌ای گرفته‌اند و همه به استادی و همدلی او معترفند. شاید از این حیث او قابل مقایسه با اقبال باشد، مردی که جان فرهنگ ایرانی را در قالب کلمه ریخت و مرماری ذهن و فکر جامعه مسلمانان شبه قاره را به عهده گرفت و حاصل جاهت او پدید آمدن عرصه تازه برای مسلمانان.

شهریار بزرگ ما که اینک سالروز عروج عارفانه‌اش در بیست و هفتم شهریور ماه هر سال، همت راقم این سطور "روز شعر و ادب فارسی و روز بزرگداشت استاد شهریار" نام گرفته است، در دو دوره از حیات خویش شعر را به سان کاخ پر شکوه بر عظمی بنا کرد، تا ایران را در کلیت خویش نمایندگی کند:

یک بار در ماجرای سرودن منظومه حیدر بابایه (سلام) به زبان ترکی آذری. در دورانی که استبداد رضاخانی تنوع و تکثر فرهنگ ایران را به هیچ می گرفت و به شیوه همه دیکتاتورهای می‌کوشید، ایران را کلسان رنگارنگ و پر رنگ و بوی تنوع فرهنگ ایران را نادیده بگیرد و به این رنگین کمان را در یک رنگ خلاصه کند. او با سرودن منظومه (حیدر بابایه سلام) کلامی خلق کرد که زیبایی آن به اندازه‌ای بود که در اندک مدت توانست رزهای ایران را درنوردد و همه ترکی زبانهای جهان با منظومه‌ای رویارو شدند نه بر طول تاریخ کسی نتوانسته بود این چنین ملک دلهای آنها را مسخر کند. در هر کوی و برزن کلام او چون آبشاری جاری شد و ورد زبان همگان. توفیقی از این دست در طول تاریخ ادب این سرزمین به ندرت برای کسی حاصل شده

است که در زمان حیات بتواند حکمران بلامنازع ملک دلها گردد. آن چه او در این مقطع خلق کرد، تنها یک شاهکار ادبی نبود، منظومه‌ای بود که گویشوران این زبان در آن سادگی‌های زندگی و عشق و محبت را می‌دیدند و هنوز هم اوست که در این عرصه شهسواری می‌کند و کسی را در این اقلیم با او تاب هم عنانی نیست. الهام آسمانی این منظومه را به زبان او جاری کرد و دست جودانی به او بخشید که موجب فخر همه ایرانیان است. زیراهمه گویشوران زبان ترکی در هر کجای جهان در سایه این همه زیبایی و عشق که در این زمینه می‌شده، زندگی را رنگی از معنویت و عشق می‌بخشند.

دو دیگر این ده شریار در سالهایی که ایران پس از انقلاب اسلامی در معرض هجوم ددمنشان بود با شورش خویش به میدان آمد، کلام او در این سالها از گونه دیگر است. دفاع از قانون، انقلاب اسلامی در مقابل بدخواهان و تمامیت ارضی ایران دوباره پیر عرصه شعر را به میدان کشاند. نشاط جوانی در پیکر او زندگی را هدیه آورد. شاعر به میدان آمده بود، این بار کلمه در ذهن و ضمیر شاعر جولان و سیلان دیگری داشت. عشق به انقلاب اسلامی، به ایران و آذربایجان او را چنان آکنده از نیرو و نشاط کرد که کلماتی که روزگاری چون آبشار سیلان باران عشق را به همراه داشتند تبدیل به طوفانی شدند که توانی مضاعف به رزمندگان می‌داد و شرف اسلاب را صیانت می‌کرد. کلمه بدل به گلوله شده بود، چکامه‌های استاد در این سالها نمونه درخشان و ارجمند از شعر حماسی معاصر پارسی است.

سلام، ای جنگجویان دلاور

نهنگان به خاک و خون شناور

سلام، ای صخره‌های صف کشیده

به پیش تانکهای کوه پیکر
 صف جنگ و جهاد صدر اسلام
 صف عمار و یاسر، مالک اشتر
 به قرآن وصف او بنیان مرسوس
 صف مولا علی سردار صفدر
 صفی، کان جا به فرمان نیست گوشی
 سرگشی که با فرمان رهبر
 صفی، کان حایان آتش و دود
 درآویزد دل از داور داور

شهریار نمونه‌ای از شاعرانی است که حلقه واسطه قالبهای کهن و نو شعر پارسی محسوب می‌شوند. دبستگی تام و تمام او به شعر حافظ و تسلط کم نظیر او بر ادبیات کهن پارسی او را مقتدای جمعی کثیر از شاعرانی کرد که دبستگی تام و تمام به قوالب کهن شعر داشتند، اما شهریار در این مرز محدود نشد، او هنرمند زمانه خود بود، زبان جدید و قالب جدید شعر توجه او را به خود جلب کرد و در این حوزه نیز طبع آزمایی کرد. طبع آزمایی محتاطانه‌ای که مورد قبول اهل نظر قرار گرفت. برخی سروده‌های او در این بخش در زمره شاهکارهای شعر نو به شمار می‌آید. بی‌ان که شاعر در این وادی داعیه‌ای داشته باشد، اما حس قوی و تسلط استادانه و در زبان این سروده‌ها را جاودانی کرده است:

آهسته باز از بغل پله‌ها گذشت

در فکر آش و سبزی بیمار خویش بود

اما گرفته دور و برش هاله‌ای سیاه

او مرده است و باز پرستار حال ماست
در زندگی ما همه جا وول می خورد،
هر کنج خانه صحنه‌ای از داستان اوست
در ختم خویش هم به سر کار خویش بود
بیچاره مادرم...

اگر نسبت اشعاری را که استاد به شیوه شعر نو سروده است، با کل سروده‌های او و سرودهای سایر شاعران هم عصر او قیاس کنیم، به درستی در می یابیم که با همین تعداد بندک شعر نو او توانسته در این قلمرو سهم جدی به خود اختصاص دهد. مثلاً «همای روی وای مادرم»، «پیام به انیشتین»، «مومیایی» و «فردوسی» در زمره آثار ماندگار شعر فارسی به شمار می روند و هر یک از این منظومه‌ها خود به تنهایی برای ثبت نام «فرینشگر در زمره نامداران ادب معاصر و تسمیه روز شعر و ادب فارسی با نام شریف او کفایت می کند.

همه گرایشهای ادبی اعم از سنتگرا و نوگرا را با به عنوان شاعر مبدع و سخن او را به ظرافت و عذوبت تأیید کرده‌اند. ملک الشیرازی بهر استاد بلامنازع ادب فارسی که نماینده سنت‌گرایان عصر خود محسوب می شد به عنوان حامی و مشوق او کوششهای فراوانی کرد و در کار نشر آثارش مساعدت مودستی بر دیوان شاعر جوان شهرستانی مقدمه نوشت. مقدمه‌ای که به معنای قبول و تأیید سنت‌گرایان از سروده‌های شاعر ترک زبان اما پارسی گوی آذربایجانی محسوب می شد. نشانه‌های حق شناسی شهریار را از استاد بهار در دیوان او می توان دید:

ای باغ، خزان شو که بهاران همه رفتند